

پیش‌تر در تاریخ ادبیات خواندیم که گلستان سعدی از نمونه‌های والای نثر مسجع است. سعدی (۶۹۱-۶۰۶) سخنور نامدار قرن هفتم این کتاب را در سال ۶۵۶ هـ. ق به رشته‌ی تحریر کشید. گلستان مشتمل بر حکایات آموزنده و اشعار نغز در موضوعات مختلف است و هشت باب دارد. بخشی از مقدمه‌ی گلستان را به‌عنوان نمونه‌ی برجسته‌ی نثر مسجع و فنی با هم می‌خوانیم.

چگونگی تصنیف گلستان

یک شب، تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه^{*} می‌دل به الماس^{*} آب دیده^۱ می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی چون نگه می‌کنم، نماید بسی
 ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی^{*}
 خجل آن کس که رفت و کار نساخت کوس رحلت^{*} زدند و بار نساخت
 خواب نوشین بامدادِ رحیل^{*} باز دارد پیاده را ز سبیل^{*}
 هر که آمد، عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
 وان دگر پخت هم چنان هوسی^{*} وین عمارت به سر نبرد کسی
 یار ناپایدار دوست مدار دوستی را نشاید این غدار^{*}
 نیک و بد، چون همی بیاید مُرد خُنک^{*} آن کس که گوی نیکی برد...
 عمر برف است و آفتاب تموز^{*} اندکی ماند و خواجه غره^{*} هنوز^۲
 ای تهی دست رفته در بازار ترسمت پُر نیاوری دستار^{۳*}
 هر که مزروع^{*} خود بخورد به خوید^{*} وقت خرمنش خوشه باید چید^۴
 بعد از تأمل^{*} این معنی، مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت^{*} نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم^۵ و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم:

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم^{*} به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم^۶



تا یکی از دوستان که در کجاوه* انیس* من بودی و در حجره جلیس*، به رسم قدیم
از در درآمد. چندان که نشاطِ ملاعبت* کرد و بساطِ مداعت* گسترده، جوابش نگفتم^۷ و
سر از زانوی تعبد* برنگرفتم. رنجیده نگه کرد و گفت:

کنونت که امکان گفتار هست بگوی ای برادر، به لطف و خوشی
که فردا چو پیک اجل در رسد به حکم ضرورت زبان درکشی^۸

کسی از متعلقان * مَنَسَّ بِرَحْسَبٍ واقعہ مطلع گردانید کہ : « فلان عزم کرده است و نیت جزم * ، کہ بقیت عمر معتکف * نشیند و خاموشی گزیند . تو نیز اگر توانی ، سر خویش گیر * و راه مجانبت * پیش . » گفتا : « به عزتِ عظیم و صحبتِ قدیم کہ دم بر نیارم و قدم بر ندارم ، مگر آن گہ کہ سخن گفته شود بہ عادتِ مألوف * و طریق معروف کہ آزدن دوستانِ جہل است و کفارتِ * یمین * سهل و خلافِ راهِ صواب است و نقضِ * رای اولوالالباب * : ذوالفقارِ * علی در نیام * و زبان سعدی در کام * » :

زبان در دہان ای خردمند ، چیست ؟ کلیدِ درِ گنجِ صاحبِ ہنر
 چو در بستہ باشد ، چہ داند کسی کہ جوہر فروش است یا پیلہ ور * ؟
 * * *

اگرچہ پیش خردمند ، خامشی ادب است

بہ وقتِ مصلحت آن بہ کہ در سخن کوشی

دو چیز طیرہ * ی عقل است : دم فرو بستن

بہ وقت گفتن و گفتن بہ وقت خاموشی

فی الجملہ * ، زبان از مکالمہ ی او در کشیدن قوتِ نداشتن و روی از محادثہ * ی او

گردانیدن مروّت ندانستم کہ : یارِ موافق بود و ارادت ، صادق :

چو جنگِ آوری ، با کسی بر ستیز کہ از وی گزیرت * بود یا گریز

بہ حکم ضرورت سخن گفتیم و تفرّجِ کنان بیرون رفتیم ؛ در فصلِ ربیعی کہ صولتِ *

برد * آرمیدہ بود و اوانِ * دولتِ و رد * رسیدہ :

اولِ اردی بہشت ماهِ جلالی * بلبلی گویندہ بر منابرِ * غضبان *

بر گلِ سرخ از نمِ اوفتادہ لالی * ہم چو عرقِ بر عذارِ * شاہدِ غضبان *

شب را بہ بوستانِ یکی از دوستانِ اتفاقِ مَبیت * افتاد . موضعی خوش و خرم و

درختانِ درہم ؛ گفتی کہ خردہ ی مینا * بر خاکش ریختہ و عقدِ * ثریا از تاکش * در آویختہ :

رَوْضَةُ مَاءٍ نَهْرَهَا سَلْسَالُ * دَوْحَةُ سَجْعُ طَيْرِهَا مَوْزُونُ ١١

آن پر از لالہ ہای رنگارنگ وین پر از میوہ ہای گوناگون

باد در سایہ ی درختانش گسترانیدہ فرشِ بوقلمون *

بامدادان کہ خاطرِ باز آمدن بر رایِ نشستن غالب آمد ، دیدمش دامنِ گل و ریحان * و

سنبل و ضیمران* فراهم آورده و آهنگ رجوع کرده. گفتم: گل بستان را - چنان که دانی - بقایب و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکیمان گفته اند: «هرچه نباید، دلستگی را نشاید.» گفتا: «طریق چیست؟» گفتم: «برای زُهرت* ناظران و فُسحت* حاضران، کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن* که بادِ خزان را بر ورق او دست تطاول* نباشد و گردش زمان، عیشِ ربیع آن را به طیش* خریف* مبدل نکند»:

به چه کار آیدت ز گل طبقی؟ از گلستان من ببر ورقی
گل، همین پنج روز و شش باشد وین گلستان، همیشه خوش باشد
حالی که من این حکایت بگفتم، دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که: «الکَرِیمُ اِذَا وَعَدَ وَفَى!»^{۱۲} فصلی در همان روز اتفاق بیاض* افتاد^{۱۳} در حُسن معاشرت و آداب محاورت، در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان* را بلاغت بیفزاید. فی الجمله از گل بستان هنوز بقیتهی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد... .

گلستان سعدی

به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی

توضیحات



- ۱- اشک چشم که در شفاقیّت و درخشندگی و برندگی و تأثیر مانند الماس است.
- ۲- روزهای کوتاه عمر مانند برف است در برابر آفتاب تابستان که عمر آن زود سپری می شود. اندکی از عمر باقی مانده در حالی که صاحب آن هم چنان غافل و مغرور است. «و» در مصراع اول، در معنای «مقابل و برابر» است.
- ۳- ای کسی که با دست خالی به بازار رفته‌ای، یقین دارم که با دستان خالی نیز باز خواهی گشت. ترسم: یقین دارم.
- ۴- کسی که محصول خود را پیش فروش کند، هنگام برداشت نیازمند دیگران می شود.
- ۵- گوشه نشینی اختیار کنم.
- ۶- آن که خاموش و کر و گنگ در گوشه‌ای نشسته است، از کسی که مهار زبان خویش را در اختیار ندارد، بهتر است.
- ۷- هر قدر زمینه‌ی شوخی و خنده را فراهم کرد، به او پاسخی ندادم.
- ۸- زبان در کشیدن یعنی خاموش شدن.

- ۹- سرخویش گرفتن یعنی دنبال کار خود رفتن.
- ۱۰- درست نیست که شمشیر علی (ع) در غلاف بماند (در پیکار با دشمنان از آن استفاده نشود) و سعدی نیز سکوت اختیار کند (سخنان زیبا و مفید نگوید).
- ۱۱- بوستانی که آب جویبارش خوش گوار و درختستانی که آوای پرندگانش خوش و آهنگین بود.
- ۱۲- جوان مرد وقتی وعده دهد، وفا کند.
- ۱۳- در همان روز، پاک نویس کردن یک فصل از گلستان میسر شد.



خودآزمایی

- ۱- مقصود از عبارتهای زیر چیست؟
- «سنگ سراجهی دل به الماس آب دیده میسُفتم.»
- «خاطرِ باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد.»
- ۲- سه نمونه از سجعهای زیبای متن را بیان کنید.
- ۳- سعدی برای گلستان چه فوایدی برشمرده است؟
- ۴- دو مورد از ضربالمثلها یا تمثیلهایی را که در متن درس به کار رفته است، پیدا کنید و بنویسید.
- ۵- سه نمونه از عبارتهای درس را که نشان دهندهی سبک خاص سعدی است، بیان کنید.